

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲) إِنَّمَا جَزَاؤُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُقَدَّرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳۵).

اگر از آیات ۲۰ که بحث حضرت موسی را شروع کرده، نگاه بفرمایید، می بینید سخن از اشغال سرزمینی است که بیاید برویم در سرزمینی حکومت تشکیل دهیم که تبیین و توضیح آن گذشت. این جا داستان هابیل و قابیل در میانه همین مطلب ذکر می شود و در آیه ۳۱ این داستان تمام می شود. مطلبی که عرض شد این بود که توجه به این نکته تراز داستان را عوض می کند؛ یعنی این که قابیل هابیل را کشته و برای چه کشته، شأن هابیل چه بوده؟ این ها چیزهایی است که همه در فرایند آیات پیدا می شود.

آیه ۳۲ دارد فرع عجیبی را مستند به داستان بیان می کند: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ از این جهت است که ما کتابت کردیم به کتابت تکوینی بر بنی اسرائیل (سطح آیه را دقت کنید تا روایات رهنز نشود البته روایات را هم توضیح می دهیم؛ چون که در بحث تفسیری مستقیماً به سراغ روایات رفتن اشتباه است) «أَنَّ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»؛ کسی که کسی را بکشد نه در مقابل یک نفسی که اگر کسی کسی را در مقابل کشته ای بکشد اشکال ندارد و حکم قصاص را دارد، یا این که کسی کسی را بکشد برای این که مفسد فی الارض است که در آیه بعد مفسد فی الارض را می گوید؛ یعنی هم بحث قصاصی را مطرح می کند، هم بحث

حدی را مطرح می‌کند. یک بحث داریم بحث قصاص است، یک بحث داریم بحث حد است. یک بحث داریم بحث حق الناس است. یک بحث داریم بحث حق الله است. آیه دارد سطح را از حق الناس بالاتر می‌آورد. می‌گوید چه حق الناس، چه حق الله که حق الناس آن را در آیه ۴۵ این سوره می‌گوید که مسئله قصاص است «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذْنِ»؛ چه قصاص نفس باشد، چه قصاص طرف (قصاص طرف همین عین بالعين و الانف بالانف را گویند. قصاص نفس به همان جان گویند) دو مطلب را مطرح می‌کند یکی بحث کشتن براساس قصاص، اما بحث در حد قصاص باقی نمی‌ماند و یکی کشتن براساس مفسد فی الارض بودن و بعد جزای محارب را می‌گوید؛ کسی که امنیت جامعه‌ای را به خطر می‌اندازد. آیه می‌گوید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»؛ اگر کسی کسی را بکشد نه از سر قصاص و نه از سر این که طرف مفسد فی الارض است. همین جوری بزند بکشد! «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ انگار زده همه آدم‌ها را کشته «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»؛ و کسی که احیاء کند، کأن همه انسان‌ها را احیاء کرده. رسل با بینات می‌آیند، آن موقع کثیری از بنی اسرائیل بعد از او در زمین مسرف بودند.

روش تفسیری اهل بیت و تقطیع آیات

سؤال این جا طرح شد که این چه حکمی است؟ حکم به جهت کلامی که «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» این برای خودش اطلاق دارد. اطلاقش این است که یک نفر در دعوی خانواده‌گی هم بزند کسی را بکشد، آیا این هم یعنی «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ همه مردم را کشته؟ این حکم فقهی که نیست! حکم فقهی قتل همان است که در آیه ۴۵ آمده. حکم کلامی آن هم درست نیست. مطابق قواعد نیست. چه حکم کلامی؟ حکم کلامی‌ای کسی که زده یک نفر را کشته، باید مجازاتی بشود در آن عالم، مجازاتی که همه آدم‌ها را کشته! این هم به جهت کلامی حرف درستی نیست! آن موقع آیه چه بحثی را دارد مطرح می‌کند؟ این جاست که باید برگردیم «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ» را درست بررسی کنیم و ببینیم در داستان چه خبر بود؟ یک نفر زده بود یک نفر را کشته بود، برای چه کشته بود؟ که در جلسه پیش گذشت.

پرسیدند که آیا آیه سطح دیگری دارد؟ گفتم بله آیه سطوح دیگری دارد. این نکته را من تا حالا چند بار به دوستان توضیح داده‌ام که روش تفسیری اهل بیت این است که آیات را تقطیع می‌کنند، تقطیع شده‌ی آیات را با آیات دیگر سیاق‌بندی می‌کنند و نهایتاً از آن سیاق‌بندی ممکن است تفسیری را به صورت بطونی از این آیه بفهمند. یک مصداق خارج از این بحث برایتان عرض می‌کنم: آیه ۲۵۱ بقره را ببینید! «وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» (واضح است که آیه مربوط به کیست) «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ اگر دفاع نبود و مردم شر همدیگر را دفع نمی‌کردند؛ اگر خوبان نمی‌آمدند بدان را دفع کنند، زمین به فساد کشیده می‌شد، اما خدا ذو فضل علی العالمین است. معلوم است که آیه درباره دفاع در جنگ است. حالا روایت را دقت کنید!

در کافی از یوسف بن ضبیان از امام صادق، ج ۲، ص ۴۵۱: «إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَنَا يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا؛ وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الصَّلَاةِ لَهَلَكُوا»؛ خداوند به واسطه نمازخوان‌ها عذاب را از نمازخوان‌ها بر می‌دارد. اگر اجتماع می‌کردند بر ترک نماز خدا همه را هلاک می‌کرد. «إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ لِمَنْ يُزَكِّي مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُزَكِّي وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الزَّكَاةِ لَهَلَكُوا»؛ خداوند به واسطه زکات‌بده‌ها عذاب را از زکات‌نده‌ها بر می‌دارد؛ یعنی کسانی که به آن‌ها بلا نمی‌رسد صدقه سر ستون‌ها و خوب‌هایی است در زمین که آن قدر قدر و قیمت دارند که به واسطه قدر و قیمت آن‌ها خدا به بقیه دارد رحم می‌کند. اگر جمع می‌شدند بر ترک زکات هلاک می‌شدند. «إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ لِمَنْ يَحُجُّ مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَحُجُّ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الْحَجِّ لَهَلَكُوا»؛ سر حج هم همین طور است. «وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ».

استناد به این آیه برای این مطلب است. این چه توجیهی دارد؟ این به خاطر این است که آیه تقطیع می‌شود، جدا می‌شود، سیاق‌بندی می‌شود. در سیاق با آیاتی قرار می‌گیرد که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (انفال: ۳۳)؛ خدا عذاب نمی‌کند آن‌ها را در حالی که تو میان آن‌ها هستی؛ یعنی قدر و قیمت یک نفر می‌تواند این باشد. از آن طرف در نقطه مقابل در سوره زخرف دارد که «فَلَمَّا أَسْفُونَا

انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (زخرف: ۵۵) اگر کسی ما را به تأسف بدارد، ما انتقام می‌گیریم. برای همین در روایات دارد که: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»^۱؛ اگر کسی به ولی من، کسی که رفیق و دوست من است، برای من خریدنی است، بی‌اعتنایی کند، آخر و عاقبت ندارد.^۲ اگر کسی به ولی کسی که قلبش خیلی قیمتی است، توهین شود. کافی است که ناگهان قلبی بگیرد و سر چیزی ناراحت شود! این‌ها عزیز کرده‌های خداوند؛ لذا می‌بینی طرف طومارش درهم می‌پیچد! «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»؛ وقتی دل ما بلرزد انتقام می‌گیریم. پرسیدند دل‌مان بلرزد یعنی چه؟ گفته‌اند: دل ولی ما بلرزد.

گفتیم که چگونه آیات تقطیع و سیاق بندی می‌شود و از سیاق مفادی استخراج می‌شود. اگر در همین آیه که الان بحث کردیم «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»؛ کسی کسی را کشته نه من باب قصاص نفس، نه من باب مفسد فی الارض بودن، این «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا». ائمه در آیات مطالبی را بیان می‌کنند که خیلی از آن‌ها روی این تقطیع‌ها و سیاق‌هاست و چیزی را که در ضمن آن بیان می‌کنند به این معنا نیست که اطلاق آیه را دارد خراب می‌کند. اگر بدانید حضرات ائمه چگونه راجع به آیات بحث می‌کنند، به صورت مطلق می‌شود در آیه بحث کرد، یعنی خود آیه است دیگر! مگر خود آیه «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» نیست؟ می‌شود خود آیه را بحث کرد و از آن مطلب گرفت. آن موقع سراغ روایات که می‌رویم؛ می‌بینیم روایات یکسری تقطیعات و بیان مطلب از آیات استخراج می‌کند. ذیل این آیه چند روایت به شما نشان بدهم که وقتی آن‌ها را دیدید به شما بگویم کار تفسیری ائمه عملاً چه بوده است.

سطح آیه معنا شد و عملاً سطحی که در آیه دیده شد به آیات قبلش مرتبط است و جنگ هابیل و قابیل و چرایی جنگ هابیل و قابیل و معلوم است که این حکم را به جهت فقهی و کلامی نمی‌شد تبیین کرد که اگر یک نفر کسی را بکشد انگار همه را کشته مگر با مطلبی که هفته پیش عرض شد. دقت کنید «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا»، قتل می‌تواند کار کسی باشد ولی آیا احیاء می‌تواند کار کسی باشد؟ یا احیاء کار خداست؟ کسی کسی را احیاء نمی‌کند. احیاء مسبوق به مرگ است؛ یعنی طرف باید مرده باشد تا احیاء شود. کسی را که نمرده که نمی‌شود احیاء کرد! به نجات که احیاء نمی‌گویند.

سؤال: حضرت ابراهیم قبول می‌کند که نمرود زنده می‌کند و می‌میراند و بعد می‌گوید: رب من خورشید را از مشرق بالا می‌آورد.

جواب: حضرت ابراهیم قبول نمی‌کند. در قرآن ذکر نشده که در مباحثه، انا احي و أمیت من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم را قبول می‌کند یا نمی‌کند. در این باره حضرت با نمرود هیچ بحثی نمی‌کند؛ چون اگر از او قبول کند که هیچی دیگر! نمرود دارد عوام‌فریبی می‌کند که اگر خدا یحیی و یمیت، من هم احيی و أمیت؛ من هم می‌کشم و احيی یعنی ولشان می‌کنم. تعبیر نجات را در مورد احياء به کار بردن غلط نیست، مجاز است.

تعبیر یا حقیقی است یا مجازی، یا غلط است. اگر ما به شیر درنده بگوییم شیر، تعبیر حقیقی است. اگر به یک آدم شجاع بگوییم شیر، تعبیر مجازی است. اگر به یک پستی هم بگوییم شیر، غلط است؛ چون مصحح ندارد. من نمی‌خواهم بگویم احياء را به نجات تعبیر کنند غلط است! تعبیر مجازی است و همیشه حقیقت بر مجاز مقدم است و تعبیر حقیقی بر تعبیر مجازی مقدم است. اگر در حدیث تعبیری به نام احياء به کار برده و در جواب این که احياء در آیه «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعاً» یعنی چه؟ گفته‌اند: «مِنْ حَرْقٍ أَوْ غَرَقٍ»؛ در حد غریق و حریق، تعبیر روایت در دائره بسته‌ای مطرح می‌شود. اصلاً این سؤال‌ها مطرح نبوده. این تعبیر نجات را حضرت در مورد چه چیزی به کار می‌برند؟ در مورد احياء خود ائمه این کار را کرده‌اند. این تعبیر غلط نیست، تعبیر مجازی است که با چه چیز مقابله شده؟ با قتل. وقتی در تعبیر آیه احياء با قتل مقابله شده، قتل در مقابل نجات است؛ چون انسان نمی‌تواند احياء کند، زنده کند. برای همین است که حضرات معصوم می‌فرمایند: مِنْ حَرْقٍ أَوْ غَرَقٍ. حالا یک خرده جلوتر برویم.

اگر معنای حقیقی احياء مسبوق به موت است. تعبیر موت و احياء را جاهای دیگر هم داریم، فقط در زنده بودن شخص به معنای نباتی و حیوانی که نداریم! شما دقت کنید در آیه ۲۴ انفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ شما استجابت کنید، جواب مثبت بدهید وقتی شما را دعوت می‌کند خدا و رسول به چیزی که شما را زنده می‌کند. ممکن است شما بگویید این هم که در برابر مرگ نبود! ممکن است به

معنی نجات باشد، ولی در آیه ۱۲۲ انعام مشخص می‌کند که احیاء در مقابل مرگ است. طرف باید مرده باشد تا احیاء شود.

کسی که با شهود در مسیر نور حرکت می‌کند، و

کسی که با فلسفه در مسیر تاریک قدم برمی‌دارد

حالا ببینیم شخصی می‌تواند احیاگر باشد یا نه؟ «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» کسی که مرده باشد ما احیاءش کردیم «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ و برایش نوری قرار دادیم که در میان مردم راه می‌رود، با نور حرکت می‌کند، نورانی است و حرکت می‌کند این، «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ مثل کسی است که در ظلمات حرکت می‌کند؟ «كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ خداوند ما كانوا يعملون این‌ها را تزئین می‌کند. آیه‌ی عجیبی است! زینت این کجاست؟ خدا برای بعضی کورمال کورمال دست کشیدن به این طرف و آن طرف مسیر پیدا کردن را زینت می‌دهد. یک کسی که مسیر الهی را می‌بیند و حرکت می‌کند این یک کس است و یک کسی که می‌خواهد با فلسفه بیاید کورمال کورمال دست به این طرف و آن طرف بکشد و کیف هم می‌کند که من الان خدا را پیدا کردم، الان اثبات شد و یک کسی که دارد خدا را می‌بیند و می‌رود. کسی که در ظلمات است فرق می‌کند با کسی که در نور دارد حرکت می‌کند. هیچ موقع این جور کارها کار شهود را نمی‌کند. شما اگر در این اتاق وارد شوید و یک لحظه چراغ این‌جا را خاموش کنند و بگویند شما موقعیت این اتاق را دقیقاً بگو! هرچقدر به این‌جا دست بکشید، یک حدی می‌توانید بفهمید، ولی کافی است چراغ‌ها را روشن کنند، سرجایت که نشستی، تلاش‌نکرده چیزی می‌فهمی که آن کسی که خودش را کشته و تمام زوایا را خواسته پیدا کند، پیدا نمی‌کند. با انگشت دست رنگ‌ها قابل تشخیص نیست ولی با روشن بودن چراغ نشسته و بی‌زحمت همه رنگ‌ها را می‌بینی. بی‌زحمت صاحب خیلی چیزها می‌شوی. زحمتش زحمتی بوده که شروع کرده و رفته! آقای حق‌شناس خیلی از زبان‌های خارجی را بلد بود و مسلط حرف می‌زد؛ مثلاً مثل بلبل شروع می‌کرد به فرانسه صحبت کردن. یکبار یکی از ایشان پرسیده بود که این‌ها را شما از کجا یاد گرفتی؟ اشاره به قلبشان کردند و گفتند: داداش این‌ها این‌جاست. اگر کسی رتبه‌های وجودی‌اش بالا برود بر علوم مسلط می‌شود.

«وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ سرچایش نشسته دارد عالم را نگاه می‌کند و کسی که کورمال کورمال با دست کشیدن و ور رفتن می‌خواهد چیزی پیدا کند. هرچقدر زحمت بکشد به آن دیگری نمی‌رسد.

با توجه به آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ» در زمینه‌ی معنوی موت و احیایی می‌شود سراغ گرفت «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ شما مرده بودید شما را زنده کرده. وقتی انسانی با معارف نباشد درحقیقت او مرده است. می‌بینید این تعبیر کاملاً تعبیرقرآنی است و کاملاً مصحح‌های قرآنی دارد. حرکت را دقت کنید. آیا می‌شود از این تعبیر «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا» به جای «مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ» که بحث نجات در آن مطرح باشد، بگوییم کسی که طرف را از حالت ضلالت به سمت حالت هدایت پیش ببرد؟ آیا سیاق این را می‌کشد یا نه؟ بله می‌کشد؛ یعنی این آیه را جدا می‌کنید با چیزهای دیگر بررسی می‌کنید می‌بینید آیه می‌کشد. اگر می‌کشد پس برگردیم به معنی قتل و فقط همین قسمت «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» نه آن قسمت «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»، آیا اگر برگردیم و یک دور دور بزنیم می‌شود سر این که اگر کسی کسی را کشته باشد، این تعبیر «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» را می‌توانید در مورد این که کسی از هدایت به ضلالت برده باشد، به کار ببرید؟ که او را ائمه کرده؛ یعنی او را از شرایط هدایت آورده گذاشته در شرایط ضلالت. در حقیقت این او را کشته. آیا این تعبیر را هم می‌شود کرد؟ چطور ما از «مَنْ قَتَلَ» به قرینه مقابله، احیاء را به معنی نجات گرفتیم و مصرف کردیم. ائمه چطور این کار را کردند؟ حالا ما برعکس آن را می‌رویم، معنی حقیقی احیاء را نگاه می‌داریم و باید پیش‌زمینه‌ی احیاء موت باشد، پس می‌شود مرگ معنوی. یک مرگ مغزی داریم و یک مرگ قلبی که در این حالت طرف را اگر موحد کنند مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى بیاورند، احیاءش کردند. برعکس این می‌شود که انگار او را کشته‌اند. اگر بگویید: آیه این قدر را نمی‌کشد که «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»! خوب همه این‌ها را که نمی‌شود تطبیق داد؟ که بگوییم در مقابلش یک نفسی را کشته باشد یا نکشته باشد، مفسد فی الارض بوده باشد یا نباشد، این‌ها را چه می‌کنید؟ جواب این است که ما این قسمت‌ها را هیچ کاری نمی‌کنیم، فقط «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» را به قرینه مقابله، معنی آیه این می‌شود انگار او را از هدایت به ضلالت برده‌اند. فقط همین! نه این که به کل آیه تطبیق دهیم.

همین قدر که از آیه در بیاید که بشود چنین سیاق‌بندی کرد، اصلاً اطلاقات آیه را بر نمی‌دارد و اطلاقات سر جای خودش هست. آیه همین معرفتی است که جلسه پیش با سیاق آیات نشان دادیم که اگر کسی کسی را للتقوی؛ به خاطر ایمانش او را بکشد؛ با قابیلیان زمان محشور می‌شود.

سؤال: چطوری ما از آیه می‌زنیم، یک تکه‌اش را نادیده می‌گیریم بعد می‌خواهیم برعکس آن را استفاده کنیم که ما دو جور حی داریم یک حی معنوی که «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» و یک حی فیزیکی و یکی حی زیستی من الماء کل شیء حی...؟!.

جواب: من همین را عرض کردم. می‌خواهم بگویم دأب تفسیری اهل بیت چه جوری است! که شما آیات را می‌توانید تقطیع بکنید؛ در تقطیع آیه این قسمت آیه هم برای خودش پیام دارد. شما اگر این قسمت آیه را بلند کنید، پیام آیه را چطور می‌شود گرفت؟ با سیاق‌بندی، با معارف کل قرآن خود این قسمت یک پیام دارد. الان همین را نشان دادم که در آیه «وَأُولَآءِ دَفَعُ اللّٰهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ»؛ اگر همدیگر را دفع نکنند زمین فاسد می‌شود. دفع چه چیزی؟ کسانی که نماز می‌خوانند از کسانی که نماز نمی‌خوانند عذاب را بر می‌دارند. چون که این تکه‌اش بیرون آمده که خود این دارای معارفی است؛ یعنی ائمه می‌خواهند این را در دأب تفسیری خودشان نشان دهند که قطعات قرآن هم قابل استناد است، منتهای مراتب من قبول ندارم که ما از آیه این را نمی‌فهمیم. هر چه بیاورید من برایتان شواهد می‌آورم.

سبک تفسیری به شیوه سیاق‌بندی

شما اگر آیه معروف «بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (هود: ۸۶) را نگاه کنید، می‌گویید این آیه به حضرت بقیه الله ربطی ندارد! آیه راجع به این است که شما ترازوها را درست بکشید، باقی آن که می‌ماند، اگر مؤمن هستید این بقیه برایتان بهتر است. می‌بینید ائمه آمدند همین تکه را بیرون کشیدند، پرسیده‌اند اسم آن امام آخری را که می‌آید چه باید بنامیم؟ گفته‌اند: «بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». می‌خواهم بگویم که این یک تعبیر ذوقی نیست. گاهی تعبیری که ما استفاده می‌کنیم، اشکالی ندارد اما تعبیر ذوقی است، مصححی هم ندارد. یک نمونه از این تعبیر را بگویم! مثلاً شما بگویید این زمان زمانی است که امام ظهور کرد و روح جدید

الهی را در این زمان دمید؛ چون او روح الله بود! تعبیر روح الله را استفاده کردن برای این که می‌خواهم یک تعبیر ذوقی به کار ببرم که چون روح الله بود، روح جدیدی در این زمانه دمید. مثل این که بگویید سرو را سرو گویند چون سربلند است، ولی تعبیر ائمه ذوقی نیست؛ یعنی قطعات وقتی از سیاق جدا می‌شود. شما حق ندارید در کار تفسیری بگویید این آیه به قبل خودش هیچ ربطی ندارد! مثلاً داستان حضرت شعیب را دارید می‌خوانید، بعد می‌رسید به بقیه الله می‌گویید: مطلب قطع شد و هیچ ارتباطی به قبل خودش ندارد و این مربوط به بقیه الله اعظم است و این بشود تفسیر آیه! در صورتی که باید بقیه الله را در سیاق معنا کرد؛ یعنی همین آیه «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» را که کنار می‌کشید با آیات «أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ» (هود: ۱۱)؛ عده‌ای هستند اولو عقل؛ صاحبان خردی هستند که «يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ». در قرآن «بقیه» به این معناست. وقتی این آیه با آیه قبلی سیاق بندی می‌شود، مصحح پیدا می‌کند که شما به عقل کل عالم، به خرد عالم بگویید بقیه الله! و آن موقع «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» این جا هم همین است. دوره‌ایی که ائمه می‌زنند، همین است. می‌خواهم بگویم اتفاقاً تفاسیر روایی به این سبک را ذوقی نبینید که مثلاً این برداشت چه جالب شد! خود ائمه نگفتند چقدر جالب حرف می‌زنند! گفتند: «ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ» این تأویل و تفسیری بالاتر است.

(سؤال) در آیه «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» در این آیه دفع یک عده آدم یک عده

دیگر را یعنی چه؟ دفع در این جا؛ یعنی دفع کند و دشمن را کنار بزند.

سؤال: در قسمت اول آیه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» دارد، اما در قسمت دوم ندارد.

جواب: من هم دارم همین را می‌گویم که ائمه که از این استفاده کردند، پس جور در می‌آید. می‌خواهم بگویم

که چه جوری جور در می‌آید؟ و این روش تفسیری است. در کلمه دفع هم وقتی می‌گویید طرف یک نفر را دفع

کند؛ یعنی اگر این نبود که دوستان نمی‌زدند دشمنان را نابود کنند. زمین را فساد می‌گرفت؛ «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ

النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» حالا در این تعبیر جدیدش که عذاب را دارند دفع می‌کنند؛ یعنی کسی از

کس دیگر دفع کند، این دوست خدا دارد عذاب را از دشمن دفع می‌کند، نه این که دشمن را دارد دفع می‌کند!

یعنی به واسطه‌ی نماز خواندنش مانع رسیدن عذاب الهی به دشمن است؛ لذا معنی دفع در یک جا به معنی دفع کسی است و یک جا دفع از کسی معنی می‌دهد و اصلاً در خود سیاق قبول دارید که این معنا را می‌دهد که اگر کسی نماز بخواند عذاب را از نماز نخوان‌ها بر می‌دارد؟

(سؤال) روایت همین را داشت که ما عذاب را دفع می‌کنیم از کسانی که نماز نمی‌خوانند به واسطه کسانی که نماز می‌خوانند. اگر همه نماز نمی‌خواندند که زمین فاسد می‌شد و عذاب خدا می‌آمد. «إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يُصَلِّي مِنْ شَيْعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُصَلِّي مِنْ شَيْعَتِنَا»؛ یعنی دفع می‌کند یک سری چیزهایی را به واسطه‌ی نمازگزاران از نماز نخوان‌ها؛ یعنی دارد از آنان عذاب دفع می‌کند و نمی‌گذارد به آن‌ها عذاب برسد که اگر همه نماز نخوان می‌شدند زمین فاسد می‌شد و خداوند زمین فاسد را برمی‌داشت. حالا دأب تفسیری ائمه این است که شما قطعه‌ای را جدا بکنید. این قطعه می‌تواند «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعاً» باشد. می‌تواند قطعه جداشده از این کوچک‌تر باشد. قطعه در قرینه مقابله می‌تواند این باشد و معنا دارد «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً» شما به تکه‌های «بَغْيِرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» کار نداشته باشید. شما سعی نکنید کل این قطعه را با قرینه مقابله توضیح بدهی که بگویی این قسمت «بَغْيِرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» چه می‌شود؟ که حالا کسی را کشته بدون قصاص نفس. مگر می‌شود کسی که کسی را منحرف کرده، برای قصاص رفت او را منحرف کرد؟ اصلاً آیه نمی‌کشد؛ یعنی ما دیگر قصاص انحراف نداریم که اگر کسی کسی را گمراه کرد، طرف مقابل هم به قصاص، او را منحرف کند؛ مثلاً شما یک چیزی از من پرسیدی و من مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ جواب شما را دادم، بعد فهمیدی من اشتباه گفتم. آیا می‌توانی بگویی تو هم از من یک چیزی بپرسی ببینی چه جوری جوابت را می‌دهم؟! بعد شما چیزی بپرسی و من جواب اشتباه بدهم و توجیه کنم که این تقاص بود! شما نمی‌توانی چنین کاری بکنی؛ یعنی نمی‌توانی اخراج از هدایت به ضلالت بکنی به قصاص! حق ندارد کسی چنین کاری بکند؛ لذا حق ندارید کل فقره را این جوری معنا کنید! چون که آیه بر نمی‌تابد که تبصره بزنی بگویی کسی کسی را نمی‌تواند اضلال کند مگر به قصاص! به قصاص باشد اشکال ندارد!

(سؤال) این فهم ما از کل مجموعه‌ی دین است. قرآن را باید به خود قرآن ارجاع داد. یعنی به چه ارجاع بدهیم؟ یعنی قرآن یک روح اصلی دارد که مخفی نیست. همین که می‌فهمید خدا یکی است، خدا توبه‌پذیر است؛ یعنی قواعد کلی‌ای در قرآن وجود دارد که همین‌ها می‌شود محکومات قرآن. چرا قرآن خودش را به محکومات و متشابهات تقسیم کرده؟ و گفته شما باید رد متشابهات کنید به محکومات. اگر با همین سیاق بندی برای شما متشابه شد که مثلاً آیا می‌توانیم تقاص هدایت از کسی بگیریم؟ که اگر او ما را گمراه کرد ما هم او را گمراه کنیم؟ این باید رد به محکومات بشود. می‌بینید کار پیامبر در دین فقط هدایت است مگر این‌که ضلالت‌های تکوینی ایجاد شود. می‌بینید اصلاً مجموعه قرآن مانع از این می‌شود چنین چیزی بفهمید که شما مجازید از کسی تقاص هدایتی بگیرید. در کافی بابی دارد به نام «باب فی احیاء المؤمن» روایت دارد:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا (آیه را هم نصفه می‌خواند) وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ: مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ: مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ یعنی قتل و احیاء با همین تعبیر.

در روایت دیگری ذیل همین آیه می‌فرمایند: «عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ؛ احیاء یعنی نجات از حریق و غرق. راوی می‌گوید من گفتم: «فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى» چیست؟ فرمود: این یک تأویل بالاتر این آیه است، پس معلوم است آیه بطون و تأویل‌های مختلف عظیم و اعظم و عظمی دارد.

این‌ها را نشان دادم تا ببینید تعبیر ذوقی نیست. تعبیر تفسیری است منتها در یک حرکت چرخشی این اتفاق افتاده که از احیاء شروع شده یک بار با قتل مقابله شده معنی نجات به خود گرفته. یک بار احیاء به لحاظ واژگانی خودش با پیش زمینه‌ی موت مطرح شده و خود احیاء سیاق‌بندی شده با چیزهای دیگر و بعد برگشته از قتل معنای جدیدی کرده و فقط هم همین تکه آیه «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» است، نه تکه‌ی «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا

بَغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» که بتوانید همین تکه را با تأویل اعظم در بیاورید؛ چون که اصلاً با محتوای آیه سازگار نیست! این کار super advance ائمه در زمینه کار تفسیر قرآن است. کار فوق العاده و عجیبی است. قطعات آیه را مرتب بالا و پائین می‌کنند و معنا می‌کنند.

(سؤال) در روایات دیگر تعبیر خود آیه معنی «فَكَانَ قَتْلَ النَّاسِ جَمِيعاً»؛ یعنی «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ»، ولی تمام این بحثی که ما کردیم از ضلال و هدی و اخراج، ربطی به سطح خود آیه ندارد. سطح آیه همین است که بحث تشکیل حکومت از بالا شروع می‌شود و پایین می‌آید و بعد این حرف مطرح می‌شود که اگر کسی کسی را بکشد انگار همه مردم را کشته، روایت جالب باز در همین زمینه است که «قال: فَقَالَ لِي هَذَا الرَّجُلُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يَخْرُجُ وَيَدْعُو إِلَى إِقَامَةِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ فَمَنْ أَعَانَهُ حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فَكَانَ أَحْيَى النَّاسِ جَمِيعاً وَمَنْ خَذَلَهُ حَتَّى يُقْتَلَ فَكَانَ قَتَلَ النَّاسِ جَمِيعاً»^۴؛ اگر خروج کند امام این امت برای اقامه کتاب و سنت، هرکسی این امام را اعانت کند تا امر او ظاهر شود (امری که در باطن است ظاهر شود)، انگار همه مردم را احیاء کرده و کسی که او را به خذلان بکشد تا او به قتل کشیده شود، انگار او کل مردم را کشته است؛ یعنی کسی امام، وصی خدا بکشد، کسی نخ تسبیح پاره کند. اگر این کار را بکند کل سیستم هدایتی تعریف شده از جانب خدا را به باد داده است. دیگر باید برویم روی آلترناتیوها فکر کنیم؛ یعنی سیستم اصلی از بین رفته. مثل این که آب دم دست نیست، آدم تیمم می‌کند. دیگر باید روی ثانویه‌ها فکر کرد. شما کلاً زدی سیستم را کوبیدی.

وقتی داری امام را قیچی می‌کنی، نخ تسبیح کل سیستم را داری پاره می‌کنی. این رشته رشته ولایت است. کسانی که از اول سوره مبارکه مائده همراه بودند، باور کنید ساخته فهم ما نیست که بگویند تو داری این جور می‌فهمی! شما ببینی آیا با توضیح همین را می‌فهمید یا نمی‌فهمید؟ مگر این که قبول کنیم خداوند آیات را مثل بذر دیم در قرآن پاشیده و گرنه بعد این داستان بگوید: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» که یک حکم عجیب و غریب است که واقعاً غیر قابل توجیه است که قرآن چنین حکمی را بر نمی‌تابد. به جهت فقهی که اصلاً غلط است. به جهت کلامی هم قرآن اصلاً چنین حکمی را نمی‌تواند تحمل کند که کسی جهنم داشته باشد به

اندازه کشتن همه و آثار کار او به اندازه‌ی کشتن همه باشد مگر در فرایندی که توضیح داده شد. ناگهان می‌فرماید: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»؛ رسل ما با بینات آمدند، کثیری از بنی اسرائیل اسراف کار شدند. اصلاً می‌بینید همه چیز آن با هم اختلاف دارد. اصلاً نه اسراف به این جا ربطی داشت، نه رسل به این بحث! یکسره در آیه اشکال وارد می‌شد، مگر این که یک رشته‌ای را در آیه پیدا کنیم که باعث شود تمام این مقاطع آیه درست تبیین شود و این همان رشته ولایت است که در کل سوره هست که موسی می‌گوید: شما برخوردار از طاعت مفترضه شدید. برویم حکومت تشکیل دهیم. برویم سرزمین را بگیریم که همراه با اخراج یک عده است، حالا اگر کسی بزند کسی را بکشد انگار که همه را کشته! اگر امر او را احیاء کند انگار همه را احیاء کرده.

«وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»؛ رسل ما با بینات آمدند. باید دور هدایت رسل جمع می‌شدید. کدام رسل؟ این برش از رسل نه این که آن‌ها دارند احکام می‌آورند، این برش از رسل که موسی را برش زد. حتی یک صحنه داستان برش مختلف خورده! ببینید این حرف‌ها بکر است در قرآن و تفاسیر. فضای بسیار کار نشده‌ای است! بخشی از همین داستان حضرت موسی را سوره بقره دارد، اعراف هم دارد، ولی این برش داستانی که دارد این جا می‌خورد این که می‌گوید موسی را با بینات آوردیم، موسی در چه برشی از داستان است؟ برش داستانی که موسی قرار است به عنوان وجود طاعت مفترضه برود یک سرزمینی را بگیرد و حکومت مستقر کند؛ یعنی رسل ما با بینات آمدند نه این که رسل ما با بینات آمدند و شما حرفشان را گوش دهید! یعنی این که مثلاً بگویند نماز چند رکعت است و شما قبول کنید! این هم کاملاً طبیعی است. وقتی من دارم یک صحبتی می‌کنم مثلاً به لحاظ اقتصادی چقدر مملکت ما عقب است؟ بعد می‌گویم: یک همتی باید، یک جهاد لازم است. همین من را منصرف می‌کند من را که دغدغه دارم، دارم یک جهاد اقتصادی را با شما مطرح می‌کنم که در علم اصول به آن انصرافات کلام گفته می‌شود. وقتی دارد راجع به این بحث از رسل گفتگو می‌کند که قبلاً در آیه ذکر می‌کند، حالا که می‌گوید: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ»، این برش از داستان را دارد

می‌گوید که در آیات بالا آمده. آن موقع این‌ها «تُمْ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»؛ بعدش می‌بینید که کثیری از آن‌ها مسرف شدند.

اسراف واقعی اسراف نعمت ولایت است

نیست که ما نعمت را فقط نعمت ظاهری نخود و لوبیا می‌بینیم، لذا بی‌قاعده و خلاف مسیر استفاده کردن را که نامش اسراف است، در این زمینه هم ما همین را می‌فهمیم! و حال آن‌که به خود قرآن مراجعه کنید، ببینید اسراف یعنی این‌که شما مطلق نعمت را در غیر مسیر خودش با زیاده‌روی دارید مصرف می‌کنید. شواهد آن را هم نشانتان می‌دهم. آن موقع این‌جا گفتگو از چه نعمتی است؟ این‌جا گفتگوی آیات از نعمت ولایت است. قدر سوره همین است. اصلاً سوره مال این حرف‌هاست و این آیه «تُمْ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» چه ربطی دارد که بگوییم این‌ها وارد سرزمین شدند و ... بعد نان‌ها را حرام می‌کردند. اصلاً آیه این را بر نمی‌تابد. آیه به این بحث ربطی نداشت! این‌ها که در زمین داشتند اسراف می‌کردند، می‌بینید آیه داریم: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ» (زمر: ۵۳)؛ ای کسانی که جان اسراف می‌کنید. نعمت جان، نعمت عمر را ریختید توی سطل خاک. نعمت «وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹) را دادم به تو، ولی تو آن را لگدکوب کردی! این را گذاشته بودند در مسیر چنین و چنان استفاده کنی، در مسیر غلط استفاده کردی. ما گفته بودیم مؤمن جانش را این‌جوری استفاده می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (توبه: ۱۱۱)؛ باید جان می‌رفت با خدا معامله می‌شد. ما به شما سکه و درّ و گهر دادیم، شما با آن روی آب، بازی کردی. تو جان را اسراف کردی! جان قرار بود در مسیر معامله با خدا قرار گیرد، شما در مسیر دیگر با آن یک قل دو قل بازی کردی.

اگر این اسراف است، قطعاً نعمت ولایت [بالتر از جان است] که بارها عرض شد که در روایت آمده که اگر می‌گوییم نعمت؛ یعنی نعمت ولایت. «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر: ۵۴)؛ یعنی نعمت ولایت، نه نعمت خرده نان! البته اگر آدم در خوردن احتیاط کند اشکال ندارد. مثلاً یک لقمه بیشتر نخورد! ولی این نیست که اگر یک لقمه بیشتر خورد وای الان خدا قهرش گرفت! حالا یک رانی هم خوردم. بخور نوش جان! در روایت هست که

کل دنیا را بخور یک الحمدلله بگو. این‌ها نیست که! ما خودمان با مهمانان خودمان چنین برخوردی نداریم که مثلاً چند تا شکلات خورده؟! نعمت اصلی نعمت ولایت است که اسراف را برمی‌تابد.

داستان خلقت آدم داستانی تپیکال است

در سوره طه جریان آدم جریانی تپیکال است. بحث آدم بحث تپ کل آدم است است، صرف خود آدم نیست که در بحث انسان کامل گفتیم و در سوره اعراف هم شواهدی دارد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (اعراف: ۱۱)؛ ما شما را خلق کردیم، شما را تصویر کردیم، بعد به ملائکه گفتیم سجده کنید؛ یعنی سجده ملائکه برای ما هم هست و داستان داستان ماست، غیر از این که داستان حضرت آدم بوده است. این داستانی را که به صورت تپ می‌گوید، بعد در آیه ۱۲۴ طه می‌فرماید: «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»^۵؛ اگر کسی از هدایت من تبعیت کند گرفتار ضلالت و شقاوت نمی‌شود «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ کسی که از یاد من رو برگرداند، در این دنیا گرفتار زندگی تنگ می‌شود. در آن دنیا هم کور محسور می‌شود. بعد خدا تبصره می‌زند که فکر نکن بینا بوده کور شده؛ «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»؛ در حالی که «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء: ۷۲)؛ کسی که این دنیا کور است آن دنیا هم کور است. آن‌جا جهنم را هم نمی‌تواند پیدا کند ببردش جهنم.

وقتی خدا بنده‌ای را آزاد می‌کند!

«قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»؛ می‌گوید: من بصیر بودم چه جوری مرا حشر اعمی کردی؟ «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»؛ این جوری بود که آیات ما رسید، تو آیات را فراموش کردی، حالا امروز هم تو فراموش شدی. تو انسان فراموش‌شده‌ای در این عالم. وقتی تو یاد خدا را فراموش کنی خدا هم فراموش می‌کند، از نظر الهی فراموش می‌شوی؛ یعنی که برو راحت باش! کاری به کارت ندارم! همین بدترین جمله است. مثلاً وقتی پزشک دستور پرهیز می‌دهد امید به خوب شدن مریض دارد اما اگر بگوید: «تَمَتَّعُوا»^۶ هرچه خواستی بخور، شما دیگر پرهیز نداری! گاه به اطرافیان می‌گوید: خیلی امیدی نیست، سعی

نکنید به زور قرص‌هایش را بدهید، بگذارید زندگیش را بکند! این معلوم است که لحظات پایانی‌اش را دارد طی می‌کند. «وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى»؛ این‌که انسان فراموش می‌شود همان است که می‌گویند تو آزادی! «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ»؛ کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند. این چنین است که ما جزا می‌دهیم کسانی را که اسراف می‌کنند. این اسراف سطح بسیار عمیق اسراف است «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»؛ عذابش شدیدتر و مستدام‌تر است.

(سؤال) «أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (بقره: ۸۷)؛ فریقی را تکذیب کردید و فریقی را کشتید. در روایت یک چیزی آمده و سیاق‌بندی هم دارد. این‌که آمده «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (آل عمران: ۲۱)، گفته‌اند بنی اسرائیل خودشان انبیا را نمی‌کشتند. این‌ها از اطرافیان انبیا بودند. چه کار می‌کردند؟ گاهی اوقات اذاعه‌ی اسرار این‌ها را می‌کردند؛ یعنی می‌رفتند سر این‌ها را پخش می‌کردند و باعث می‌شد انبیا دستگیر شوند و کشته شوند. روایت است که: «وَاللَّهِ مَا ضَرَبُوهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَلَا ضَرَبُوا بِأَسْيَافِهِمْ وَلَكِنْ سَمِعُوا أَحَادِيثَهُمْ فَأَذَاعُوهَا»^۷؛ این‌ها را با شمشیر نمی‌کشتند. این‌ها احادیث انبیا را می‌شنیدند و اسرار این‌ها را پخش می‌کردند. در یکسری روایات هست که امام صادق به اصحابشان می‌فرماید: «لَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتَفِ آلِ مُحَمَّدٍ»^۸؛ مردم را روی کول آل محمد سوار نکنید؛ می‌پرسند یعنی چه؟ می‌فرماید: هرچه را ما می‌گوییم زود نروید به همه بگویید. این‌ها هرکدام یک حوزه‌ای دارد. هرچیز را هر جا نمی‌شود گفت! ما در حالت تقیه‌ایم. می‌روید می‌گویید، ما را به زحمت می‌اندازید. مردم را به ما مسلط نکنید. نروید چیزی بگویید به ما گیر بدهند. حتی ائمه پرهیز می‌کردند. مثلاً به اصحاب می‌گفتند: صیغه نکن! می‌پرسیدند: چرا مگر حرام است؟ می‌گفتند: نه حرام نیست ولی تو لکه می‌شوی برای ما. می‌گویند دور و بری‌های جعفر بن محمد فلان کاره‌اند. ائمه اطرافیان خودشان را نظیف می‌کردند «وَلَكِنْ سَمِعُوا أَحَادِيثَهُمْ فَأَذَاعُوهَا فَأَخَذُوا عَلَيْهَا وَ قَتَلُوا فَصَارَتْ قَتْلًا وَ اِعْتِدَاءً بِمَعْصِيَتِهِ» می‌آمدند این‌ها دستگیر می‌شدند و کشته می‌شدند. این‌که کسی زمینه قتل کسی را فراهم کند قتل است. این‌که تو نباید بروی بگویی و بگویی... مثل بعضی که از طرف علما می‌روند یک حرف‌هایی می‌زنند. من از علما از این خاطرات زیاد دارم. گاهی حرف‌هایی آدم دارد که به نزدیک‌ترین کسانی هم نمی‌تواند

بگویند! چون اگر به دو تا رفیق بگویی همه چیز بد می‌شود. کلاً آبروی علما در خطر است. این داستان‌ها را وقتی آدم برود تعریف کند یا موجبات منکوب کردن آدمی را فراهم کند، انگار خودش چنین کاری را کرده.

حالا ببینید با این فهم در این برش داستان یکی از شئون نبی چیست؟ مگر شأن نبی این نبود که بیاید حکومت تشکیل دهد؟ اگر کسی این متاع خریدنی امام را با یک حرکتی خانه‌نشین کند آیا این قتل امام محسوب می‌شود یا نمی‌شود؟ یا این که باید حتماً بزند بکشد؟ یک امام شأنش هدایت اجتماع است. گرفتن منصب قضا و حکومت است. باید همه را به حدود و دیات خودشان برساند. کتاب‌های روایات قضا را ببینید! آن جا دارد که مثلاً به طرف می‌گویند: برای چه در منصب قضاوت نشستی؟ به رأی چه کسی عمل می‌کنی؟ می‌گوید: به رأی پیغمبر و شیخین، می‌گویند: تو فتوا می‌دهی و قصاص می‌کنی و می‌کشی (دقیقاً با همین تعبیر) روی دماء و فروج و قتل نظر می‌دهی؟ می‌گوید: بله و این جا روایات تعبیرهای غلیظی دارد که اگر این گونه کنی تو به درک واصل می‌شوی. خوب جامعه‌ای که از موهبت حکم امام محروم است. امامی که شأنش همین است و در این برش بحث هم هست «ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» شما همین نعمت را کنار گذاشتی! لذا یک مصحح دیگر برای این است که «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا ... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» اگر شما امام را خانه‌نشین کنی، شما انگار امام را کشتی!

(سؤال) تبذیر وقتی کنار اسراف می‌آید. اسراف یعنی زیاده‌روی. مبذر؛ یعنی کسی که در مصرف چیزی زیاده‌روی نمی‌کند، دور می‌ریزد. وقتی این دو کنار هم می‌آید این معنی را می‌دهند. مثلاً شما غذایی را اگر زیادتر از حد بخورید، اسراف کردید. کسانی هستند که مهمانی آن چنانی می‌گیرند و توجیه می‌کنند که هیچ چیز آن اسراف نمی‌شود. باید بگویند تبذیر نمی‌شود. اگر دور می‌ریختی که تبذیر می‌شد. حتی آیه ۳۳ سوره اسراء را ببینید: «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» که با این آیات سیاق‌بندی شود آیه «ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» و این که بنی اسرائیل «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ» بودند، این مفاهیم فهمیده می‌شود. «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»؛ نفسی را نکشید

مگر به حق باشد. اگر مظلومی کشته شود برای ولی او سلطان است. در قتل اسراف نکنید. پس این اسراف در قتل به عنوان واژه‌ای مصحح وجود دارد که در آیه «ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»، بنی اسرائیل اسراف در قتل می‌کردند. کجا شاهد دارد؟ این‌جا که «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ». حالا قتل در این برش چه معنا می‌شود؟ قتل می‌تواند کشتن، یا اذاعه‌ی اسرار باشد و «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ» باشد و این‌که یک جوری این‌ها را کنار بزنند. رسل با بینات آمدند، ولی نتیجه این شد.

(سؤال) بحث این دسته از آیات در باره ولی از بالا شروع می‌شود که «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ» موسی گفت: برویم حکومت تشکیل دهیم و .. داستان هابیل و قابیل را از وسط آن بیندازید وبعد این‌که «كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و بعد می‌گوید: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ» همین که می‌گوید شما دارای طاعت مفترضه هستید بیاید بگیریم حکومت تشکیل دهیم. در این برش بینات و حرف گوش کردن یعنی چه؟

(سؤال) این تفسیر سیاقی آیه است و ما از این سیاق برگشتیم و تراز داستان هابیل و قابیل را عوض کردیم. این نبوده که یک نفری را حتی للتقوی کشته، یک نفر زده هبه الله و ولی و وصی را کشته. شما امام را هم خانه نشین کنی نتیجه‌اش همین است؛ یعنی در سیاق تراز داستان ممکن است از این تراز که کسی کسی را للتقوی کشته بالاتر برود. هابیل وصی آدم بوده که بعد از آن خدا شیث را به عنوان هبه الله و وصی می‌آورد.

(سؤال) این آیه می‌تواند کلی‌تر باشد یعنی اگر یک کسی امام را بکشد هم مشمول حکم قصاص است. حکم کلی است؛ یعنی این کار را هم قرآن می‌کند که موقعی که دارد بیان می‌کند این آیه می‌خواهد زمینه‌سازی بحث محارب را بکند و زمینه سازی بحث قصاص را بکند که در آیه ۴۵ است؛ یعنی می‌خواهد زمینه‌ی دو آیه دیگر را هم درست کند. برای همین است که می‌بینید این آیه برای خودش کلیت حکم خودش را هم دارد ولی وقتی در سیاق می‌خواهیم معنا کنیم، این جوری معنا می‌شود.

(سؤال) بعد هم جزای محارب معنا می‌شود. خدا وکیلی غیر این چیز دیگری می‌فهمید؟ جزای محارب این وسط چه کار می‌کند؟ مگر چنین بحث‌هایی بود؟ محارب جایی است که کسی در مقابل حکومت اسلامی می‌ایستد، یا دارد امنیت اجتماعی را مخدوش می‌کند؛ چون که جزای محارب جزای حدی است، قصاص نیست. چون اگر شما کسی را بکشید جزای قصاص است و اگر نکشید «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ» می‌تواند کسی قمه بچرخاند برای ترساندن مردم. این که قصاص ندارد ولی جزای حدی دارد. این مربوط به فضای اجتماع است. این وسط بحث محارب را طرح کردن معلوم است الان در فضای اجتماع شما وارد شدید که جزای حدی محارب را دارد تعیین می‌کند «إِنَّمَا جَزَاؤُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» تازه «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ»^۹ باز هم همان فضای بسته‌ای است که روایات را در آن دارند طرح می‌کنند! برای همین است که تأثیر اجتهاد در زمان و مکان معلوم می‌شود. بحث «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ» نیست. در اوایل انقلاب منافقین را که می‌گرفتند، باند سیاسی آن‌ها را اعدام نمی‌کردند، باند شهر السلاح را می‌گرفتند و اعدام می‌کردند و می‌گفتند تحریر امام مانع است. الان در تحریر الوسيله فتوای قبلی امام است؛ چون که تحریر در نجف نوشته شده. می‌گفتند قطع طریق یعنی جاسوسی که کار اطلاعاتی می‌کند. به کسی که چمدان‌ها را خالی می‌کند می‌گویند قاطع طریق

ببینید امام هم دارد در فضای بسته روایات حرکت می‌کند منتها وقتی امام جلوتر می‌آیند، می‌گویند: این‌ها کلاً یک فرقه هستند که دارند لاخافه الناس عمل می‌کنند و محارب هستند و دارند امنیت جامعه را به هم می‌زنند. حالا بین خودشان تقسیم کار کرده‌اند. یک عده سلاح به دست گرفته‌اند، یک عده دارند کار سیاسی می‌کنند، یک عده کار رسانه‌ای می‌کنند. این‌ها همه‌شان مجموعاً یک چیز هستند. قتل عام منافقین را یادتان هست؟ شما که یادتان نیست! شاید شنیده باشید. امام با نظر جدیدشان دستور قتل زندانیان سیاسی منافقین را دادند، کسانی که کار سیاسی می‌کردند، سلاح به دست نبودند.

(سؤال) سر موضع ماندن حتی در فضای سیاسی باعث می‌شود فرد جزء همان فرقه محسوب شود و جزای محارب داشته باشد. آن موقع تأثیر زمان را می‌بینید که در فضاهای دیگر هم مطرح شد. اگر کسی قمه بچرخاند،

اگر کسی امنیت اخلاقی جامعه را برهم زند. کسی که باند تشکیل می‌دهد؛ یعنی دارد کار می‌کند. نه این که از سر گشنگی دارد سر چهار راه سی دی می‌فروشد! کسی که می‌خواهد مقابل خدا و رسول که شواهد قرآنی شأن اجتماعی رسول فراوان است، دارد مقابل چنین چیزی فعالیت می‌کند. حالا چه بخواهد توزیع مواد مخدر کند، چه بخواهد امنیت اخلاقی جامعه را به هم بزند، این‌ها می‌شود محاربه با این سیستم حکومتی که الکی به دست نیامده! فضای بسته‌ای که در روایات «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ» مطرح شد، تأثیر اجتهاد در زمان و مکان را برد در یک فضای باز که شما دارید الان امنیت جامعه را به هم می‌ریزید، البته تشخیص این به عهده امام است. این جوری نیست که کسی در کرسی آزاداندیشی یک حرفی زد، بگویند آقا شما هم امنیت جامعه را به هم ریختی! جزای شما جزای محارب است! یا یک نفر سرمقاله‌ای زد، بگویند تو امنیت را به هم زدی پس محاربی! ولی با وجود سنگینی این فضا، امام کاری کرد که ما قرآن را فهمیدیم. اگر امام انقلاب نمی‌کرد ما می‌نشستیم، می‌گفتیم «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ»، فقط! چون که حکومتی تشکیل نشده بود.

(سؤال) یعنی امامی که کار دستش نیست و سؤال‌های مردم هم در یک حدی است. می‌پرسند محارب یعنی چه؟ می‌گویند: «مَنْ شَهَرَ السَّلَاحَ لِإِخَافَةِ النَّاسِ» ولی وقتی می‌آید جلو و انسان پای آیات می‌نشیند می‌بیند دشمن در این فضا دارد محاربه می‌کند و «وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا»؛ دارد فساد در زمین ایجاد می‌کند. این مفسد فی الارض است. امنیت اخلاقی را به هم می‌زند. این جاست که می‌بینید حکومت این قدر در نظر خدا مهم است که اگر کسی بخواهد مفسد فی الارض باشد و با آن مخالفت و محاربت کند، جزایش این می‌شود که: «أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ کشته می‌شود، یا به صلیب و دار کشیده می‌شود، یا دست و پایش چپ و راست، یا تبعید می‌شود تازه در دنیا هم خوار می‌شود حالا برو که رفتی تا آخرت! این است که با حکومت اسلامی، سیستمی که با طاعت مفترضه دارد انجام می‌شود، شوخی نکنید! با این‌ها یک قل دو قل نمی‌شود بازی کرد. نمی‌توانی بگویی من می‌خواهم به هم بزنم و حکومت هم نباید اجازه بدهد و اجازه نمی‌دهد که این نعمتی را که این جوری به دست

آمده، بخواهی ضایع کنی، محاربه کنی، امنیت به هم بزنی، باندی تشکیل دهی که این کارها را بکنی. این نمی‌شود.

نکته‌ی آخر در این آیه این است که این جزا چند بار در قرآن آمده؟ یادتان می‌آید که این جزایی است که فرعون برای مخالفانش تعیین می‌کند؟ اما نکته برعکس آن چیزی است که شما فکر می‌کنید، این که خیلی بعید است این جزا را خدا از فرعون یاد گرفته باشد! این جزای محارب بوده در ادیان و معلوم است که سابقه‌دار بوده است و معلوم است که اصلاً بحث حکومت در ادیان ابراهیمی مطرح بوده که در مقابلش اگر کسی عمل می‌کرده که این حرکت‌ها در بستر ادیان ابراهیمی جوامع شکل گرفته بوده و سنت بوده. فرعون هم به دلیل این که در مقابل خودش محارب می‌دیده می‌گفته جزایان همین است پس همین جوری نگویند. در کتب کلامی هرچه از دهنشان در می‌آید می‌گویند. می‌گویند: خدا حج جاهلیت را امضا کرد. مثلاً بد هم نیست! خدا حج جاهلیت را امضا نکرده. این حج ابراهیمی بود که مانده بود.

(سؤال) یک موقع است که شما می‌گویید یکسری پیمان از سر انسانیت انسان در می‌آید. اما این هفت بار چرخیدن چگونه از سر انسانیت انسان در آمده؟ هفت دور یا هشت دور بچرخد از سر انسانیت چه فرقی می‌کند؟ این که در جاهلیت هفت دور می‌چرخیدند و به شما گفته شده هفت شوط بچرخید، به این معنی نیست که خدا از این‌ها یاد گرفته، بلکه حج ابراهیمی در این صحرا مانده بوده و این‌ها همان جوری می‌چرخیدند. برای همین خداوند حج را مرتب گره می‌زند به حج ابراهیمی. آیه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (حج: ۲۷) در داستان حضرت ابراهیم است. در قرآن همیشه حج با داستان حضرت ابراهیم گره می‌خورد. این نکته‌ی مهمی است. فکر نکنید این چیزها نبوده و بدناً یک چیزهایی پخش و پلا آمده در دین که قبلاً نبوده. نه، بلکه جزای محارب داشتیم. معلوم است حکومتی باید تشکیل می‌شده. برای همین حکمش وجود داشته در مقابل کسی که می‌خواست امنیت جامعه به هم بریزد. فرعون هم در همین مسیر بوده و با محارب خودش همین جوری برخورد کرده.

صلوات!

۱. روایات قدسی در کتاب الکافی، جلد ۲، کتاب الایمان والکفر-بَابُ مَنْ أَدَى الْمُسْلِمِينَ وَ احْتَقَرَهُمْ.
۲. کسی برای من تعریف می کرد که ما ۴ نفر بودیم نشسته بودیم سر درس کفایه آقای حق شناس، حاج آقا درس را گفت و دو نفر از بچه های بسیار خوب شروع کردند به بحث با حاج آقا و ناگهان تندی کردند و گفتند حاج آقا شما اشتباه می کنی. گفت آقای حق شناس فردایش به من گفتند: داداشم من تا صبح داشتم گریه می کردم و به خدا می گفتم من ناراحت نشدم اما ... این ها نباید به من این را می گفتند! این ها این حرف ها را گفتند عمرشان شد شش ماه! بعد یکی از این ها سرطان گرفت و دیگری غرق شد؛ یعنی خود آقای حق شناس هم راضی نبوده به این قضیه ولی کار را خراب کرده بودند.
۳. اصول کافی، بَابُ فِي إِحْيَاءِ الْمُؤْمِنِ، ج: ۳ ص: ۲۹۹، روایه: ۱.
۴. عن سليمان بن دينار البارقی قال: سألت زید بن علی (علیه السلام) عن هذا الآية: و من احيها فكاتما حیی الناس جميعاً مائده ۳۲ قال: فقال لی هذا الرجل من آل محمد يخرج و يدعو الی اقامة الكتاب و السنه فمن اعانه حتى يظهر امره فكاتما حیی الناس جميعاً و من خذله حتى يقتل فكاتما قتل الناس جميعاً. فهارس شواهد التنزیل، اعداد مجمع احیاء النفاقه الاسلامیه، ص ۲۴۶.
۵. قَالَ اهْبِطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيْ اَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶) وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ اَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَدُّ وَاَبْقَى (۱۲۷).
۶. إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (ذاریات، ۴۳)
۷. عن ابی عبدالله(ع) قال فی قوله عز و جل ذلک بأنهم كانوا یكفرونَ بآیات اللہ و یقتلونَ النَّبیینَ بِغیرِ الْحَقِّ ذلکَ بما عَصَوْا وَ كانوا یُعْتَدُونَ فقال لهم «أما و الله ما حاربوهم بأیدیهم و لا قتلوهم بأسیافهم و لكن سمعوا أحادیثهم فأذاعوها علیهم فأخذوا و قتلوا فصار قتلا و اعتداء و معصیه». محاسن برقی، الفصل الخامس فی ذکر ما جاء فی المؤمن و ما یلقى من أذى الناس و بغضهم إیاه
۸. اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحَبِّهِمْ وَ بِوَلَايَتِهِمْ أَتَوَلَّىٰ أَجْرَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَهُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيَجِهِ دُونَهُمْ اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ وَ اتَّهَمُوا نَبِيَّكَ وَ جَحَدُوا بِآيَاتِكَ وَ سَخَرُوا بِإِمَامِكَ وَ حَمَلُوا النَّاسَ عَلَيَّ أَكْتَفِ أَلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا رَحْمَنُ (زیارت امام رضا).
۹. در صحیح محمد بن مسلم از امام باقر(ع) چنین آمده است: «من شهر السلاح فی مصر من الامصار فعقر اقتص منه و نفی من البلد، و من شهر السلاح فی مصر من الامصار و ضرب و عقر و اخذ المال و لم یقتل فهو محارب» (وسائل، ج ۱۸، ص ۵۳۲)